

# برگزیده ها

د.الرحمن عمادی

## \* سرود فارسی از ابونواس اهوازی

ابونواس اهوازی (= حسن بن هانی بن عبدالاول الصباح الحکمی الفارسی الاهوازی) که در سالهای ۱۴۵-۱۴۶ ه.ق.، از مادری اهوازی بنام جلیبان (= گللبان، گلبن) زاده شد<sup>۱</sup> از همان کودکی که نزد عطاری شاگردی می کرد، شعر می گفت. او یک خوزی، از خوزستانی بود که تمدن و فرهنگ هزاره های بسیاری از ایلام و سومر گرفته تا گندیشاپور را در پشت سر گذاشته در همان سالهایی که روزبه فارسی (= ابن مقفع) را کشتند چشم بجهان گشود و با گروهی از بزرگان دانش و فرهنگ آن زمان همروزگار بود که در میان آنها خوزستانی کم نبودند. [مانند: نوبخت اهوازی و پسرش خرشادماه و پسر راهویه ارجانی، در ریاضی - ابراهیم پسر ماهان پسر بهمن پسر نسک (معروف به موصلی) و پسرش اسحاق راویه در موسیقی، که از ارجان بودند - فرخ اهوازی معروف به میمون و پسرش عبدالله از بزرگان آیین کهن دیصانی - عبدالله هلال اهوازی (مترجم کلبه و دمنه) - سهل دشت میشانی که سپس رئیس حکمت کده مأمون شد - ابوایوب خوزستانی دبیر منصور خلیفه عباسی و کسانی دیگر...].

ه. بنقل از: نامواره دکتر محمود افشار، جلد اول، دربرگیرنده سی و چهارمقاله، بکوشش ایرج افشار، با همکاری کریم اصفهانیان، تهران ۱۳۶۴، ص ۴۹۰ - ۵۰۴.

ه. یاد شادروان دکتر محمود اسرار (۱۳۱۱ ه.ق. - ۱۳۶۲ ه.ش.). نامواره ای در سه مجلد مشتمل بر مقالاتی «در زمینه های مربوط به تاریخ ایران، قلمرو زبان فارسی، تحقیقات ادبی، شعر فارسی، مسائل فنی زبان فارسی، عقاید سیاسی دوره قاجار، اسناد تاریخی، وضع فرهنگی شهری یزد و بالاخره مردمان ایرانی» در زیر نظر آقای ایرج افشار و جزء «مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی، موقوفات دکتر محمود افشار یزدی» در تهران بچاپ می رسد. چند ماه پیش نخستین مجلد این نامواره منتشر گردید.

ابونواس که در پیرامون سال ۱۹۸ هـ. ق. در زندان (و به گفته ای در میخانه) درگذشت از تواناترین شاعران زبان عربی بود که مانند سوسن ده زبان ده گونه شعر داشته است. او گاهی در شعرهای عربی خود واژه ها و جمله های فارسی بکار می برد که آنها را (فارسیات ابونواس) نامیده اند. او برمکیان را که خاندانشان پدر در پیدر نگهبان پرستشگاه نوبهار بلخ و در دین مجوس (= مغان باستان) شناخته بودند، می ستود.

پس از مرگ ابونواس، گروهی از دوستداران دانشمند ادب، به گردآوری و گزارش شعرهای فراوان او پرداختند. از جمله ابو عبدالله حمزة بن الحسن اصفهانی، دانشمند و تاریخ نگار نامدار (۲۷۰/۳۵۰ - ۳۶۰ هـ. ق.). به سرگذشت و شعرهای ابونواس دست زده کتابی بنام دیوان ابی نواس و اخباره نوشت. قطعه ای که نگارنده در این جا می آورم از نسخه خطی همین کتاب حمزة اصفهانی است که در برلین به نشانی PM.190 نگهداری می شود و دانشمند در گذشته، سید حسن تقی زاده، آن را در کتاب گاهشماری خود نقل کرده است. قطعه بظاهر صورت نثر دارد. و تا آن جا که می دانم کسی شعر بودن آن را در نیافته و تا کنون گزارش نکرده و شناسانده است.

نوشته ابونواس این است:

«بحرمة النور بهار و کنک رفتار؟ و وثبة الكوبكار؟ و شمسها الشهياري و ماهها الكامكاري و جشن گاهنبار و ايسال الوهار و حر ايرانشاه بده مرا يك باري»<sup>۲</sup>.

چنان که در زیر نشان خواهم داد، نگارنده این قطعه ابونواس را یک شعر و سرود (پهلوی - فارسی) در ستایش پرستشگاه نوبهار بلخ و بهشت گنگ و نوروز بهاری و گاهنبار مغان و عید ايسال در موسم بهار و آزادگان ایرانی (= ایران شهری) می دانم که از روزگار باستان، مردمان، و بویژه خنیاگران، و نوازندگان و خوانندگان، شادمانه و پایکوبانه می خوانده اند، و شاعر اهوازی یا خود گفته، و یا آن را شنیده و بیاد داشته و به این صورت در آورده و بیادگار گذاشته است.

ارزش این سرود شعر (پهلوی - فارسی) که نزدیک به سیزده سده پیش، از یکی از فرزندان خوزستان برجا مانده، نه تنها برای تاریخ شعر ایران بلکه برای واژه ها و باورهای کهن و دیرپای فرهنگ ایرانی بسیار است. سیمای شعری این سرود کهن این است:

و گنگ رفتاری	بحرمت نوبهاری
و شمس شهریاری	و وثبه (= و شبه) کوبکاری
و جشن گاهنباری	و ماه کامکاری
و حر ایرانشاری	و ايسال وهاری

### بده مرا یک باری<sup>۳</sup>

در این سرود (پهلوی - فارسی)، سرود خوان خنیاگر و رامشگر، یا شاعر، درخواست می‌کند که به پاس بزرگداشت هشت چیز گرامی = (نوبهار - گنگ رفتار - و شبه کوبکار - خورشید شهریاری - ماه کامکاری - جشن گاهنباری - عید ابسال و هار - حر ایرانشار). به او، از سوی کسی که روی سخن با اوست، یک بار داده شود. (بار بمعناهای: بار و بر، بزرگی و شکوه، آنچه که با زر و سیم و ساز رامشگری همراه است، طبق خوراک، رخصت درآمدن به درگاه و دربار و نزد یار، نام خداوند، نوشته‌ای از نوشته‌های نویسنده‌گان... در این جا مناسب می‌نماید). برگردان ساده شعر این است:

پاس و بزرگداشت و به حق:

اول: نوبهار بلخ [ : که منوچهر پیشدادی برای گرامیداشت ماه درست کرده از پرستشگاههای نامدار مغان پیش از زردشت بود. گنبدش به رنگ سبز بود و بر آن درفشهای برافراشته و بلندی از حریر سبز استوار کرده بودند و برمکیان سرپرستی آن را داشتند] <sup>۴</sup> و - آهنگ بیست و هفتم از سی آهنگ نوازندگی که باربد، رامشگر روزگار ساسانیان ساخته و نوبهاری نامیده می‌شد - بهار و گاه نورسیده که سر آغاز سال ایرانی است و شکوفه (=بهار) تازه بهمراه دارد.

دوم: و به حق رفتار نیکوی دینداری که پیرو آیین گنگ است. [ : گنگ GANG در پهلوی و کنگهه = KANGHA <sup>۵</sup> دراوستا که در فرهنگها بنامهای: گنگ، گنگ دژ - بهشت گنگ - گنگ بهشت - گنگ دژ هوخ - گنگ دژ هخت - گنگ دژ هبرج - گنگ دیز - گندزک - گنزک (بمعنی: گنجه و شیز آذر بایجان) - بهارخانه - همیشک و هار (=همیشه بهار) - گنذر... آمده، همه درباره یک جایگاه است. معنی آن جای همیشه سبز و خرم و بهشت آسا و بهارگونه همچون مینوی آرزو شده است. آن پرستشگاه و بتخانه‌ای بوده که در افسانه‌ها جای آن را گاه در آذر بایجان و یا بالای دریای فراخکرت (=دریای مازندران) و گاه در بیت المقدس (=ایلدا) و گاه در بابل و گاه در توران می‌دانسته‌اند که آزی دهاک (در بیت المقدس و بابل)، و کی کاووس کیانی در پیرامون دریای مازندران در البرز و افراسیاب تورانی در ترکستان، برای گرامیداشت ستارگان هفتگانه و رونده آسمانی ساخته بودند. در روایات زردشتی <sup>۶</sup> و در شاهنامه فردوسی <sup>۷</sup> جای آن را توران و سازنده گنگ دژ را سیاوش پدر کیخسرو کیانی شمرده‌اند. این بهشت و بتخانه افسانه‌ای پیش از زردشت که نمونه دیگری از پرستشگاههای دین پیش از زردشتیگری بوده، با نوبهار بلخ همانندیهایی داشته است. در آن گنگ یا

گنگ دژ بهشت آسا، شب و روز در همه سال مانند بهار با یکدیگر برابر بوده در خود رمزی از برابری آدمیان نهفته داشت. در زبان فارسی گنگ معنای چندی دارد که دو معنی آن برای این جا سودمندند. یکی این که گنگ بمعنی خوب و خوش و نیکو و زیباست. از این رو (گنگ رفتار) بمعنی: خوب کرداری می شود که به آیین وابسته به آن پرستشگاه کهن باور داشته است. معنی دیگر گنگ را نام هر یک از هفت روز هفت نوشته اند یعنی: روزهای شنبه که وابسته به کیوان و یکشنبه وابسته به آفتاب و دوشنبه وابسته به ماه و سه شنبه وابسته به بهرام و چهارشنبه وابسته به تیر و پنجشنبه وابسته به زوش و جمعه وابسته به آناهید، در نجوم باستان گمان می شدند.

و چون در دین بودسپ، که به نوشته بیرونی در آثار الباقیه (ساقطات ص ۳۸-۳۹) ۲۸۴۲ سال پیش از زردشت آیین ایرانیان را بنیان نهاد و ایرانیان مدتی نزدیک به سه هزار سال تا آمدن زردشت بر آن دین بودند، هفت ستاره رونده آسمانی، میانجیان خداوند و آسمان با آفریدگان زمینی گمان شده ستوده دانسته می شدند، از این رو نام گنگ مظهر آن دین کهن و در بر دارنده آموزشهای بودسپ و چند و چون رفتار و کردار شگفت آور هفت ستاره رونده آسمانی پنداشته می شد.

چنان که همه می دانند در دین زردشتی سه شعار معروف: پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک از پایه های باوران دین است. کردار نیک را در اوستایی هوروشت Havarshsta می گویند: یعنی خوب ورزیدن: خوب رفتار کردن — در شعر و سرودی که ابونواس بیادگار گذاشته (گنگ رفتار) درست به همان معنی: (کردار نیک — هوروشت) است.

زیرا چنان که نوشتیم یکی از معنای گنگ خوب و خوش و زیباست. روشن است که اصطلاح (گنگ رفتار) در آیین مغان باستان، پیش از (نیکو رفتار) زردشتیان بوده است.

سوم: وبه حق رامشگر و رفاص خوب و هنرمندی که پایکوبی و نوازندگی می کند — به حق سپاهی خوب و دلیری که در مرزها دشمن را می کوبد. [وش = Vash، وشت Avshst در فرهنگهای زبان فارسی بمعنی: خوب و خوش و نیکو — واحدهای کوچک سپاهی در زمان ساسانیان — هنر رقص — جست و خیز و پایکوبی — سوت و صدایی که از دهن برآوردند، حدود کشور دشمن، آمده. وشتن = Vashstan در ادب فارسی و در دبلی بمعنی: رقصیدن و پایکوبی هنرمندان رامشگر است که ریشه آن وش می شود. از این رو بیگمان در شعر و سرود ابونواس وشبه بوده است. مرکب از وش که در بالا

آوردم و به = Beh بمعنای: خوب — واژه ستایش و شگفتی و یا Bah = بمعنای: خوب و نیک — واژه قسم و سوگند و ظرفیت زمانی و مکانی و تعلیل است.

بنا براین وشبه بمعنای هنرمند رامشگر و رقاصی ست که هنرش در بهترین اندازه خود و مایه شگفتی باشد و نیز سپاهی دلیری ست که در مرزبانی و دشمن کوبی نماد قهرمانی گردد.

در متن وثبه = Vathbat آمده که در عربی بمعنی: یک بار جست و خیز است. به این معنی نیز نادرست نخواهد بود. اما نگارنده معزاهای وشبه را برتر می شمارم و گمان دارم در اصل چنان بوده است. مگر این که وثبه را هم‌ریشه یا لفظی دیگر از وشبه بشماریم.

کوبکار یعنی کسی که کارش کوبیدن است. مانند نوازنده و خنیاگر و سپاهی و لشکری و آهنگر و...]

چهارم: و به حق آفتاب و بخت شهریاری که فروغ و فره فرمانروایی است [: شمس در عربی بمعنی: آفتاب است. در زبانهای سامی شمش بوده. در پهلوی واژه هزوارشی شمسیا = Shamsia بمعنی: Xyar = خور = هور آمده است. در فرهنگها شمارا در لغت زند و پازند بمعنی نور و روشنایی آفتاب و ماه و چراغ و آتش نوشته اند. واژه سن = Sun در انگلیسی بمعنی آفتاب، و شم = Sham که در برخی از زبانهای ایرانی بمعنی: شمع و نور آمده، و الهه شمی که برابر ناهید، و در قدیم ستایش می شده است، همه می رسانند که شم ریشه مشترک و کهن هر دو گروه زبانهای سامی و ایرانی بوده است. در شعر ابونواس شمس بیشتر بمعنی: بخت و فروغ مقدر است.

یعنی: همان شانس = Chance در زبانهای اروپایی. در دیلمی شمس بمعنی: شانس است.

هور که در فارسی بمعنی: آفتاب و بخت و شانس است. درست معادل شمس بمعنی می دهد.

از این رو چه (شمس شهریاری) و چه (هور شهریاری) و چه (شانس شهریاری) بمعنی: فره و فروغ پیروزگری است که اگر با شهریاران همراه می شد کامیاب می بودند. و چون جنبه تقدس داشت به آن سوگند خورده شده است.

— سه ماه بهار و سه ماه تابستان هنگام برتری روشنایی و آفتاب و بلند شدن پرتو مهر و روز، و کاهش تاریکی و شب و سرماست. (شهریاری شمس) به این معنی هم با (نوبهار) پیوند می یابد.

پنجم - و به حق ماه کامکاری (= ماه فروردین و نوروز نوین و جشنهای آن که نزد ایرانیان مقدس بوده و هستند).

ششم - و به حق جشن گاهنباری [به پندار مغان باستان آفریدگار جهان در یک سال سیصد و شصت و پنج روزه شش پدیده بزرگ: آسمان، آب، زمین، گیاه، دام، انسان را آفرید. از این شش پدیده آفرینش انسان در آغاز ماه فروردین و در نوروز بهاری و آفرینش آسمان در ماه دوم بهار بوده است از این رو نوبهار در خود دو جشن گاهنبار را در بر داشته است. جشنهای گاهنبارها از دیدگاه دین و دنیا هر دو گرامی و ارجمند بوده اند.]

هفتم - و به حق ايسال وهاری: که نام جشن دیگر در سر آغاز بهار به یاد و گرامیداشت این زمان بوده.

در زبان پهلوی در مینوی خرد<sup>۱</sup> آسسالان = Absalan و در پازند آوساران = Awsaran نام جشنی ست که در بهار گرفته می شد. همین نام در غربی برای همین جشن و همین موسم بکار رفته. در شعرهای کهن و دوبیتی گیلکی که از شرفشاه گیلانی بر جا مانده<sup>۲</sup> آوسال = avsal نامیده شده است. این نام مرکب است از (آو = آب) بمعنای: آب - نطفه - رونق و شکوه و آبرو - شرم - تری و تازگی و (سال). روی هم رفته معنی (آسسال وهاری): آب و نطفه و شکوه بهاری سال می شود. این جشن نیز با (نوبهار) پیوند می یابد.]

هشتم - و به حق آزاده و آزاد زاده ایرانی (= ایران شهری)

[شار: Shar که لقب همگانی شاهان غرجستان در قلمرو ایران قدیم بود - در دیلمی شهر را گویند، از این رو ایرانشاری یعنی: ایران شهری. در قدیم ایران شهر نام کشور ایران و نام استان نیشابور بود. در پهلوی ایران شتر نامیده می شود. از این رو ایران شهری یعنی: ایرانی. واژه حرّ = Horr بمعنی: آزاده و آزاد زاده، گرچه در عربی کاربرد قدیم دارد، اما بویژه به هر فرد ایرانی تبار گفته می شد. در ادبیات عرب قدیم بنواحرار لقب ایرانیان والا تبار بود. در هزاره سوم و دوم پیش از مسیح یکی از تیره های بزرگ فرمانروا در باختر ایران و در زاگرس، هورها یا هوریان بودند که فرمانروایانشان به ایزدان هند و ایرانی باور داشتند و در سازمان فرمانروایی و کشورداری هوری ها پادشاه و خانواده او و طبقه بزرگزاده و فرمانروا از آریاها بودند که ماریانی = Marianni یعنی: قهرمان و جوان خوانده می شدند. کاربرد ارا به های جنگی را همینها رواج دادند.<sup>۱</sup>

از این رو بخاطر می رسد که شاید کلمه حرّ یادگاری از این مردم کهن بوده باشد که

سپس دربارهٔ ایرانیان بکار رفت. ]

نهم - به من یک بار بده [بار در لغت نامهٔ دهخدا بیش از پنجاه و چند معنی دارد. از آن جمله اند: بار و بر و میوه و بزرگی و شکوه و آنچه که با زر و سیم همراه است و ساز رامشگری و طبق خوراک و رخصت درآمدن بنزد یار و بزرگان و به درگاه و دربار و نام خدا و نوشته‌ای از نوشته‌های نویسندگان و... که در شعر و سرود ابونواس در خور و سازگار بنظرمی‌رسند.].

سرود (پهلوی = فارسی) ابونواس با ۹ مصرع هجایی و موزون، دارای ۲۰ واژه است که چهارتای آنها (: حرمت - وثبه - شمس - حر)، عربی و ۱۶ واژهٔ دیگر (پهلوی - فارسی) است. از واژه‌های وثبه (= وشبه) - شمس - حر، در بالا سخن گفتیم. اینک دربارهٔ (حرمت) و (نوبهار) یادداشت زیر را می‌افزایم.

اول - حرمت = Hormat یعنی: بزرگداشت - احترام - شکوه - آبروی ارج و بزرگی (به حرمت) یعنی: به حق - به پاس - برای بزرگداشت - به احترام: برای سوگند دادن بکار می‌رود. به حرمت... او یعنی: سوگند به ... او.

در لغت نامه حرمت را عربی نوشته‌اند و از حرام و احترام گرفته‌اند و چنین توجیه کرده‌اند: آن چه که از جان و خواسته و آبرو، تعرض کردن بدان، حرام باشد. حرمت را از آغاز شعر فارسی شاعران فارسی زبان بکار برده‌اند. از معروفی بلخی که هم‌دورهٔ رودکی بوده تا سعدی و دیگران.

نگارنده، این واژه را دارای بنیاد ایرانی می‌دانم. زیرا: در تلفظ مردم ایران و از جمله در دیلمی هورمت Hurmat تلفظ می‌شود و مرکب از دو واژهٔ هور = Hur و مت است.

هور در فرهنگها و ادب فارسی بمعناهای: آفتاب، بخت و طالع و شانس، روشنایی و فروغ، ستاره‌ای که هر هزار سال یک بار طلوع می‌کند، آمده و در جزء نخست نام هورمز، هورمزد (= اهورامزدا) دیده می‌شود.

جزء دوم مت است. مت در اوستایی بمعنی اندیشه و فکراست<sup>۱۱</sup> در سانسکریت نیز متی Mati یعنی: نماز، نیایش، اندیشه، آرزو، احترام، ارزش، آیین، و باور دینی<sup>۱۲</sup> است.

مت نام یکی از نیاکان خواجه عبدالله انصاری و درزن الاخبار گردیزی<sup>۱۳</sup> نام یکی از بزرگان دستگاه سامانیان است. در لسان العرب آمده که مت واژهٔ اعجمی است. در جزء دوم نام گئومت، مغ شورش زمان هخامنشیان بوده. متویه نام مردی از مرو رود

خراسان بود که یکی دو نفر از صوفیان سده پنجم هجری از دودمان او بودند. در دیلمی میان دامداران قدیمی، هومت و نیامت نامی بود که بر مردان می نهادند. بنا بر گواهیهای یاد شده، هورمت (= حرمت) بمعنی لفظی آن: آفتاب و روشنایی و طالع و بخت و اندیشه و فکر و احترام و ارج و آرزو و باوردینی است. و این درست همان مفهومی است که از این واژه اراده شده و می شود. (هورمت) را حتی می توان خویشاوند واژه (هورمز = هرمز) دانست.

دوم: نوبهار: ۱ - نام پرستشگاه کهن و نامدار مغان باستان در بلخ بوده که برمکیان سرپرستی آن را داشتند. مرحوم دکتر محمد معین این نام را Nava-Vihara و بمعنی: معبد تازه، و خود این پرستشگاه را را هم بودایی نوشته است. (مزدیسنا و ادب پارسی ص ۳۱۴-۳۱۵ و حاشیه برهان قاطع صفحه ۲۱۸۳).

ولی (نوبهار) پرستشگاهی کهن و بسیار با ارج در آیین پیش از زردشتی بوده که گفته می شد منوچهر پیشدادی آن را برای ماه و ویژه این سیاره درست کرده بود که در آن جا بر پایه دین پیش از زردشتی، هفت ستاره رونده و بویره ماه گرمی داشته می شدند. چنان که بیرونی در آثار الباقیه (ساقطات. عربی ص ۳۸-۳۹) آورده فاصله میان زردشت و بوذسپ ۲۸۴۲ سال بود. بوذسپ بنیانگذار دین پیش از زردشتی بود که در مدت نزدیک به سه هزار سال تا آمدن زردشت ایرانیان بر دین او بودند. دین بوذسپ بر یکتاپرستی و پارسایی بوده و نماز و روزه داشت. و در آن ستایش و گرامیداشت ستارگان، و از جمله هفت ستاره رونده آسمانی که سرپرست هفت روز هفته هستند، همچون میانجی میان آسمان و خدا با آفریدگان پذیرفته می شدند. آنهایی که این بوذسپ را با بودای ساکیامونی هندی که در سده ششم پیش از میلاد مسیح پیدا شد یکی کرده اند یکسره راه نادرستی را پیش پای خوانندگان خود نهاده اند. مسعودی در مروج الذهب (ترجمه ابوالقاسم پاینده چاپ نشر کتاب، ج ۱ ص ۵۸۹-۵۶۰) آورده که یکی از آن هفت پرستشگاهی که پیروان بوذسپ ایرانی ساخته و گرامی می داشتند، نوبهار بلخ بود: «خانه نوبهار را منوچهر در شهر بلخ خراسان بنیاد کرد. و کسی که پرده داری این خانه را داشت پیش پادشاهان آن جا گرمی بود و دستور وی را می پذیرفتند. و فرمانش را گردن می نهادند و مال فراوان می دادند. و خانه نیز وقفها داشت، و پرده دار آن برمک نامیده می شد و این برمک نام هر کسی بود که پرده دار نوبهار می شد و برمکیان نام از این جا داشتند. زیرا خالد بن برمک از فرزندان متولی این خانه بود. این خانه از جمله بناهای بسیار بلند بود و بالای آن نیزه ها نصب کرده و پارچه های حریر سبز بر آن آویخته



بودند که هر یک صد ذراع و کمتر درازا داشت برای آویختن آن نیزه‌ها و چوبها نصب کرده بودند که نیروی باد حریرها را به هر سومی کشانید... مساحت محوطه نوبهار میلها بود که از یاد کردن آن چشم پوشیدیم. مسعودی گوید: یکی از اهل روایت و تحقیق گفته که بر در نوبهار بلخ به فارسی نوشته بود: بوذاسف گوید: دربار پادشاهان به سه چیز نیازمند است: خرد و بردباری و مال!...».

۲ — نوبهار بمعنی: موسم بهار و آغاز آن در ماههای فروردین و اردیبهشت است. ۳ — نوبهار بمعنی: شکوفه نو و تازه — آورنده زمان و گاه نو (=نو + وه = گه + آر = آرنده) است. ۴ — در فرهنگها (نوبهاری) بمعنی: لحن بیست و هفتم از سی لحن موسیقی باربد، رامشگر نامدار دوره ساسانی آمده است.

پس مصرع: و هورمت نوبهاری (= به حرمت نوبهاری) همه این معناها را در بر می گیرد. باید دانست که در نجوم طالع ایرج پیشدادی در خانه ماه در برج سرطان یا لاک پشت بود که روزگاری آغاز سال ایرانیان و نوروزشان بشمار می آمد. فردوسی گفته که فریدون طالع فرزندان خود را دید، طالع ایرج در ماه در خانه کشف یا سرطان بود. چو کرد اختر فرخ ایرج نگاه کشف دید طالع، خداوند ماه بنا بر این حرمت نوبهار بلخ نگفته خود پیداست. زیرا ایرانیان خود و نام کشورشان را از ایرج می دانستند.

### پانویسها:

- ۱ — پدر بزرگش موالی یکی از فرمانروایان عرب خراسان بنام حکمی بود. از این رو در نام ابونواس حکمی دیده می شود. پدرش از لشکریان مروان بود که به اهواز آمده مادرش را بزنی گرفت.
- ۲ — سید حسن تقی زاده، گاهشماری، چاپ اول، زیر نویس ص ۲۹۲. نشانه پرسش روی رفتار و کوبکار از تقی زاده است.
- ۳ — همچنان که در متن: شهریاری، کامکاری، باری، با حرف ی بکار رفته، در دنبال [نوبهار، رفتار، کوبکار، گاهتبار، ایسال و هار ایرانشار] نیز، بجای کسره در خواندن، باید حرف ی می بود.
- ۴ — علی بن مسعودی، مروج الذهب، ج ۱ ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ نشر کتاب ص ۵۸۹ — ۵۶۰: ابوریحان بیرونی، آثار الباقیه چاپ زاخانو صفحات ۲۰۴ — ۲۰۶ و ساقطات ص ۳۸ — ۳۹.
- ۵ — اوستا، یشت پنجم، کرده ۱۴، بند ۵۴.
- ۶ — بندهش و کیانیان از کریس تن سن ترجمه دکتر صفا ص ۱۲۴.
- ۷ — شاهنامه، ج ۳ ص ۶۱۷ — ۶۲۰، چاپ بروخیم.
- ۸ — مینوی خرد، بند ۱، پاره ۹۹، ترجمه دکتر احمد تفضلی ص ۱۱: با این که در واژه نامه مینوی خرد تألیف مترجم یاد شده، ص ۱۵ آبسالان بمعنی = (جشنی که در بهار گرفته می شد) آمده و درست بوده، با این همه در ترجمه ص ۱۱ مترجم فاضل آبسالان را روزبهاری! ترجمه کرده که روشن نیست بر چه پایه ای است.

- ۹ — دیوان شرفشاه دولایی ، عکسی از نسخه خطی ، بکوشش دکتر محمد علی صوتی .
- ۱۰ — تاریخ ملل قدیم آسیای غربی ، از دکتر احمد بهمنش — چاپ دانشگاه تهران ، ج ۱ ص ۱۶۴ — ۱۷۵ .
- ۱۱ — پورداود ، گاتها ، ص ۸۹ .
- ۱۲ — سراجبر (اوپانیشاد) ، ص ۵۷۸ اوب .
- ۱۳ — زین الاخبار گردیزی — چاپ عبدالحی حبیبی ، ص ۱۷۲ .